

گزارش نخستین برنامه بنیاد فرهنگی دماوند از طریق فضای مجازی

سخنرانی خانم حورا یاوری چهره دانشگاهی و تحلیلگر و پژوهنده ادبی در روز یکشنبه 15 نوامبر 2020 عنوان:

صادق هدایت در آیینۀ تاریخ، سفری دراز از ستایش به سنجش

ویروس جهانگیر کرونا برنامه های سخنرانی دو ماهانه بنیاد فرهنگی دماوند را که از ده سال پیش به طور دو ماهانه با شرکت استادان و دانشوران بنام به طور بی وقفه در جریان بوده است، مانند اجتماعات همه مؤسسات و سازمانهای دیگر در سرتا سر جهان به تعطیل کشانید. از آنجا که تاریخ پیش بینی پذیری برای پایان اشاعه این ویروس خطرناک که تا کنون بیش از یک میلیون از مردم جهان را به گام مرگ کشانده و موجب بیماری دهها میلیون تن دیگر شده ارانه نمی شود، بنیاد بر آن شد تا برنامه های خود را با سود جستن از فناوری هایی پیشرفته امروز از طریق فضای مجازی از سر گیرد. نخستین برنامه بنیاد از این طریق روز یکشنبه 15 نوامبر با سخنرانی پرمایه خانم حورا یاوری چهره سرشناس دانشگاهی و نویسنده و تحلیلگر ادبی بر گزار گردید و با استقبال بی نظیری مواجه شد. بنیاد فرهنگی دماوند مراتب سپاس و قدر دانی خود را از ایشان به خاطر پذیرش دعوت ما تقدیم می دارد.



شرح حال کوتاه سخنران

خانم یاوری در ایران ادبیات انگلیسی و روانشناسی آموخت و تحصیلات خود را در زمینه روانشناسی در فرانسه و امریکا ادامه داد و همزمان به بررسی و پژوهش در ادبیات و نقد ادبی به ویژه در زمینه ادبیات داستانی پرداخت

وی در مرکز ایرانشناسی دانشگاه کلمبیا مسئولیت بخش ادبیات معاصر و مشاورت دانشنامه ایرانیکا را در ادبیات

داستانی به عهده گرفت. مقالات و کتابهای حورا یاوری بیشتر در زمینه ادبیات و کاربرد فرضیه های روانکاوی

در تحلیل متون ادبی است، و از نمونه های آن می توان به کتاب های زیر اشاره کرد.

داستان فلسفی و سرگذشت مدرنیته در ایران، گفتارهایی در نقد ادبی، انتشارات سخن، تهران (۲۰۰۹، ۲۰۱۲، ۲۰۱۵)

زندگی در آیین، نشر نیلوفر، تهران (۲۰۰۴، ۲۰۱۲، ۲۰۱۴)

روانکاو و ادبیات، دو متن: دو انسان، دو جهان، از بهرام گور تا راوی بوف کور، انتشارات سخن، تهران (۱۹۹۵، ۲۰۰۹، ۲۰۱۶)

Karim Emami on Modern Iranian Culture, Literature & Art, edited, Persian Heritage, Foundation, Modern Persian Studies Series, vol. 1, New York, 2014.

“The Legend of the Palm Tree and the Goat” (verse rendition of *Derakht-e Asurig*, a Pre-Islamic Persian text) in *The Best Children's Books in the World*; ed. Byron Preiss, Harry N. Abrams, Inc. Publishers, New York, 1996.

خانم یآوری در گفتار محققانه و شیوای خود شخصیت صادق هدایت و کارهای او را از زاویه و بعد کاملاً تازه ای مورد بررسی قرار داد و این تحلیل و بررسی موشکافانه مورد توجه شمار بزرگی از فرهنگ دوستان و ودلبستگان به ادبیات فارسی که به نشست مجازی ما پیوسته بودند قرار گرفت. اکنون توجه شما را به فشرده ای از گفتار سخنران که بهترین تکمیل کننده این گزارش است جلب می کنیم. این فشرده به قلم خود خانم یآوری تهیه شده و از این بابت نیز از ایشان صمیمانه سپاسگزاریم.

صادق هدایت و نگاه مدرن به تاریخ

سفری دراز از ستایش به سنجش

قرن نوزدهم سرآغاز رویه روشن شدن ایرانیان است با مسأله ای به نام عقب ماندن ایران از کاروان تمدن جهان، و چاره اندیشی برای مقابله با این به جاماندگی. در این سال ها و دهه ها نخستین دانشجویان ایرانی به اروپا می روند، نخستین واحدهای آموزشی مدرن به وجود می آید، مفاهیم و کلمات تازه ای مثل قانون و برابری و آزادی سکه رایج روز می شود، منشآت قایم مقام و امیر نظام گروسی به زبانی متفاوت از زبان مصنوع و گریزان از معنای دوران خواننده فراوان پیدا می کند، نخستین سفرنامه ها نوشته می شود، نخستین روزنامه های فارسی منتشر می شود، و از همه مهم تر این که پای رمان که در روزگار نوشدن جهان به دنیا آمده به صحنه ادبیات و فرهنگ ایران باز می شود، و در کنار روزنامه و سفرنامه کار نو کردن ایران و فرهنگ ایران و ساده تر کردن زبان فارسی را به عهده می گیرد، و دیری نمی گذرد که نخستین رمان های تاریخی اروپایی به ترجمه ای آزاد و روان که به اقتباس و تالیف نزدیک تر از ترجمه است به زبان فارسی برگردانده می شود.

در همین سال هاست که نخستین کتیبه های بازمانده از دوران باستان خوانده می شود، ترجمه گات ها، کهن ترین بخش اوستا، به همت ابراهیم پورداود منتشر می شود، تاریخ ایران باستان، نوشته حسن پیرنیا، به دست علاقمندان می رسد، پای ناسیونالیسمی که در آن سال ها در اروپا در حال اوج گیری است به ایران هم باز می

شود، نام پادشاهان ماد و هخامنشی که در شاهنامه و بسیاری از متون تاریخی اسلامی جای آشکاری ندارند، بر سر زبان ها می افتد. نخستین رمان های تاریخی مدرن فارسی هم در این سال ها نوشته می شود. بیشتر نویسندگان داستان های تاریخی این دوران به سراغ گذشته های دور و درخشش های آن می روند، که داستان باستان یا سرگذشت کورش، اثر حسن بدیع. و شاه ایران و بانوی ارمن، نوشته ذبیح بهروز از نمونه های آن است. تاریخ ایران در آن سال ها به جای مانده آن که مراحل به هم پیوسته زندگی مردمانی باشد که قرن های پی در پی در این سرزمین زندگی کرده اند، از هم گسسته و پاره پاره است، به یک جوانی برپاد رفته شبی است با دیروزی پرنیایی و سرباز از ناز برگشیده به فلک، و امروزی سرنگون و کاهیده. همه می خواهند رعنائی دیروز را به پیر خمیده امروز برگردانند.

در بسیاری از آثاری که در این دوره نوشته می شود جای برخورد ریشه ای و بنیانی با پدیده های پیچیده و درهم گره خورده ای مثل تاریخ و فرهنگ، و از آن مهمتر جای بزرگترین دستاورد مدرنیته یعنی تفکر انتقادی به معنای نگرستن نقادانه به خود به عنوان محصول یک فرهنگ و دوران خالی است. در این سال ها به گفته جراردو نولی، در کتاب «مفهوم ایران»، تاریخی که شاید بیش از هر تاریخ دیگر آمیختگی های عمیق و بنیانی قومی و مذهبی و فرهنگی را پشت سر گذاشته و آمدن و رفتن هژمونی های یونانی، عرب، مغول، ترک و غیره را نظاره کرده، در مسیر استمرار آریایی از نو ساخته می شود.

صادق هدایت هم در زمانی که نمایشنامه های تاریخیش را می نویسد در همین حال و هوا غوطه ور است، و قیاس و سنجش این نمایشنامه ها با اثری مثل بوف کور راه درازی را که مفهوم تاریخ در ذهن هدایت از ستایش به سنجش پشت سر گذاشته آشکارتر می کند. هدایت پروین دختر ساسان را، که نخستین نمایشنامه تاریخی اوست، در سال ۱۳۰۹ در پاریس می نویسد. پروین دختر ساسان نمایشنامه ای است در سه پرده که در بحبوحه جنگ اعراب و ایرانیان در حدود سال ۲۲ هجری در شهر ری می گذارد و گوشه و کنار آن از اشکی که از چشمان هدایت فرو می ریزد تر است. نمایشنامه استوار است بر بررسی های شرق شناسی روزگار هدایت، و توصیف هدایت از شخصیت های اصلی نمایشنامه در همان صفحه اول تکلیف خواننده را با ایرانیان نژاده و عرب های بیابانگرد روشن می کند.

پرده اول نمایش در خانه چهره پرداز می گذرد و چهره پرداز، که کارش به اعتبار نامش نقاشی است، تنها یک نقش می کشد، نقش دخترش پروین. وقتی پروین، نامزد پروین، پیش از رفتن به میدان نبرد برای خداحافظی با پروین به خانه چهره پرداز می آید، چشمش به پرده نقاشی می افتد و به چهره پرداز می گوید، «این بهترین

شاهکارتان است... آیا می شود این پرده را به بنده بسپارید، در هنگام کارزار از من دلداری خواهد کرد.» در صحنه وداع پروین و پرویز جغدی بر روی شاخه درخت چند بار شیون می کشد. کارزار در کناره های نهر سورن می گذرد. در پرده آخر نمایش همه آرزوی ایرانیان برای نجات ایران بر باد رفته است. پرویز در حالی که هنوز پرده نقاشی را که صورت پروین بر آن نقش است در دست دارد در خون غوطه ور است. پروین در بارگاه فرمانده عرب است و فرمانده عرب شیفته وصال او. در تلاش پروین برای فرار از دست فرمانده عرب گلدان لعابی زیبایی که در اطاق است به زمین می افتد و می شکند. در پایان این نمایش تاریخی پروین خنجر فرمانده را از جیب ردای او بیرون می کشد و در سینه خودیش فرو می کند. پروین و پرویز و ایران با شکوه ساسانی در برابر چشمان سوگوار هدایت از پا در می آیند، گلدان لعابی می شکند، همراه با پرویز و کاغذی که تصویر پروین بر آن نقش است به خاک می رود. و این سال ۱۳۰۹ شمسی است و هنوز تا نوشته شدن بوف کور در سال ۱۳۱۵

که استوار است بر صورت های تازه ای از پروین و چهره پرداز و لایه های معنایی متفاوتی از شهر ری، رودخانه سورن، گلدان لعابی و پرده نقاشی راه درازی در پیش است.

بوف کور هم در سال هایی نوشته می شود که دیوار بلندی تاریخ ایران باستان را از دوران پس از آن جدا می کند؛ همان دیواری که خود هدایت هم در بالا رفتن آن دستی داشته، و شماری از سنگ های آن را در سال هایی که نمایشنامه های تاریخی را می نوشته روی هم چیده است. اما نکته بنیانی این جاست که هدایت، بر خلاف بسیاری از همروزگاران، زمان درازی در حصار این دیوار نمی ماند. هدایت در فاصله نوشته شدن این دو کتاب سفری به هند می کند، زبان پهلوی می آموزد، و متونی را از پهلوی به فارسی امروز بر می گرداند. در این سال هاست که هدایت از زاویه تازه ای به پدیده های فرهنگی و تاریخی نگاه می کند، چیزهای تازه ای می بیند، و به پاسخ های دیگری می رسد که روایت برخورد سنجیده تر اوست با دوره های از هم جدای تاریخ ایران. به سخن دیگر هدایت در شمار معدودی از همروزگاران خودش است که بیشتر از پاسخ با پرسش سر و کار دارد، بیشتر از ظاهر و سطح با ریشه ها و بنیان ها گلاویز می شود، و اگر چه همراه با همه کسان دیگری که نه جهان مورد آرزویشان - یعنی ایران پیش از اسلام - را به روشنی می شناختند، و نه موضوع مورد ستیز و انکارشان - یعنی ایران اسلامی - را به درستی به جا می آوردند، به زیارت خرابه های باستانی می رود، اما خیلی زودتر از آن ها از این خواب آغشته به رویاهای رنگین بیدار می شود، و به جای آن که مثل دیگران، خوابزده از راه برگردد و طبقی پر از پاسخ های لعاب خورده و شیرین به خودش و دیگران هدیه کند، چشمانش را می مالد، و به خودش و

دیگران و روزگاری که در آن زندگی می‌کند، نگاه می‌کند.

بوف کور هم در نزدیکی ری می‌گذرد. در این سال از نگارش پروین دختر ساسان نخستین درام ناسیونالیستی هدایت شش سال گذشته و ناسیونالیسم دوران و آن چه در آخرین صحنه این درام تاریخی میان پروین و فرمانده عرب گذشته در ذهن هدایت هاله‌های معنایی تازه‌ای پذیرفته است. چهره پرداز، پروین، شهر ری، رودخانه سورن، گلدان لعابی، پرده نقاشی، جغد، و به سخن دقیق‌تر استعاره‌های کانونی پروین دختر ساسان، همراه با هدایت از قرن‌های دراز تاریخ ایران گذشت‌اند، فرورفته در پوششی از گرد و غبار به بوف کور رسیده‌اند، و معنا و کاربرد تازه‌ای پیدا کرده‌اند. بد نیست برای آشنایی با تحولاتی که در نگاه هدایت به تاریخ شکل می‌گیرد، به صورت تازه‌ای از همین شخصیت‌های داستانی در بوف کور، که بر خلاف پروین دختر ساسان همه به هم می‌مانند، نگاهی بیندازیم.

از نظر هارون الرشید پنجمین خلیفه عباسی که در قرن دوم هجری از ری می‌گذرد:

«دنیا چهار جای است، یکی دمشق است، دیگری رقه است، و سوم ری، و در همه این جاها زیباتر از سربان ندیدم، و آن خیابانی است در ری، میان آن نه‌ری است و دو سوی آن را درختانی پوشانده است پیوسته و سردرهم، چهارمین جای سمرقند است.»

نه‌ری که هارون الرشید به آن اشاره می‌کند همان نهر سورن است که نام آن مأخوذ از نام خاندان بزرگ سورن است، و در زمان هدایت رودخانه‌ای است خشک و کم‌آب در نزدیکی حضرت عبدالعظیم. به سخن دیگر، از آن نهر و آن خیابان و آن ری در زمان هدایت جز خرابه‌ای در نزدیکی تهران به جای نمانده و نام ری در زنجیره به هم پیوسته‌ای از مفاهیم و رویدادها به آبادترین گورستان‌های ایران پیوند خورده است. در بوف کور نه از پرویز که در راه نجات ایران جان می‌بازد، و نه از خنجری که پروین برای گریز از چنگ فرمانده عرب در سینه اش فرو می‌کند، نشانی نیست. پروین در آغوش فرمانده عرب است، و راوی در بخش دوم داستان با چشم خودش جای دندان‌های زرد و کرم خورده پیرمرد خنزرنزری را بر صورتش دیده و نامش را لکاته گذاشت است. در روایت تازه‌ای که هدایت در بوف کور از تاریخ ایران به دست می‌دهد، دوره‌های از هم جدای تاریخ در کناره‌های نهر سورن به هم می‌رسند، دیروز و امروز و فردا به هم می‌آمیزند و همدیگر را در خطوط یکسانی که هدایت با باریک بینی تمام در ترسیم چهره و مشخصات آدم‌های این سو و آن سوی نهر سورن به کار می‌گیرد به جا می‌آورند، و می‌فهمند که همه مثل همد و سر و ته یک کرباس، و همه در نژندی و بیمارگونگی و تباهی هم نقشی

دارند.

هدایت بوف کور را به دو بخش خواب و بیداری تقسیم می‌کند. در بخش اول که در خواب دیرپای هدایت و همروزگاریش می‌گذرد، همه چیز در مهی اثری غوطه‌ور است، مهی که خطوط و زاویه‌های گذشته‌های دور را محوتر و دورنمای آن را فریبنده‌تر می‌کند. اما در بخش دوم، هدایت برخلاف بسیاری از همروزگاریش بیدار است، گلدانی را که پیرمرد خنزرپنزی از خرابه‌های ری بیرون کشیده جلوی خودش گذاشته و دارد داستان می‌نویسد؛ آن هم چه داستانی، و در این داستان همه خواب‌های رنگی خودش و دیگران را از تاریکی شب به روشنایی روز می‌کشاند، و «واقعیت» ایران آرمانی شده دوران را برای خودش و دیگران معنا می‌کند.

بوف کور، گذشته از تمام ریزه‌کاری‌های ساختاری و محتوایی که هنوز مورد بحث و گفتگوست، به تعریف تازه‌ای که از مفهوم «من» در تقابل با «دیگری» به دست می‌دهد، نه تنها در ایران، بلکه در جهان ممتاز است. بوف کور داستان به هم آمیختگی فرهنگ‌ها، سرزمین‌ها و آدم‌هاست؛ از هند آغاز می‌شود و در ایران به بن بست می‌رسد؛ هم کاملاً ایرانی است، و هم نشانه‌های آشنایی هدایت با فرهنگ غرب و نوشته‌های فیلسوفان و نویسندگان اروپایی در گوشه و کنار آن به چشم می‌آید. بوف کور پاسخ هدایت است به بنیانی‌ترین پرسش روزگارش، که از یک بحران هویتی سربرمی‌کشد، و تهی بودن همه آن چه را که در پروین دختر ساسان و داستان‌های تاریخی دیگرش ستوده در برابر چشم دیگران می‌گذارد. در بوف کور برخلاف نمایشنامه‌های تاریخی هدایت، مرز میان «من» و «دیگری» مشخص نیست. شخصیت‌های داستانی نامی ندارند، و به جای نام با صفت یا صفت‌هایی شناخته می‌شوند که آن‌ها را به هم شبیه‌تر می‌کند.

در این جاست که نقش و اهمیت آینه‌ای که راوی بوف کور در آخرین صفحات داستان در آن نگاه می‌کند آشکار می‌شود. نگاه کردن به خود چون تافته‌ای جدابافته از دیگران کار ساده‌ای است، اما بازشناسی نگاه زن لکاته در عمق چشمان دختر اثری، دیدن گزلیک خون‌آلود مرد قصاب در زیر عباي مرد قاری و قباي پیرمرد گورکن، و بعد نگاه کردن در آینه و رو به روشن شدن با ریشه‌های این تباهی‌ها در درون خود، اوجی از آگاهی و روشندلی می‌طلبد که بسیاری را از آن نصیبی نیست، و به هدایت، که خیلی زودتر از آن که نوشته‌های فیلسوفانی مثل میشل فوکو و نویسندگان و منتقدانی چون ادوارد سعید، طرز نگاه کردن به جهان، به تاریخ و مقاطع تاریخی، به خود و به دیگری را دگرگون کند، به چنین نگرشی دست یافته ارزشی یگانه می‌دهد. هدایت در بوف کور، اگر اصطلاح را از هانس گنورگ گادامر به وام بگیریم، یک جامعه‌تفسیری نو در درون نظام مستقر اجتماع ایران می‌آفریند، که در آن به تعریف تازه‌ای از مفاهیمی چون فرهنگ و تاریخ و سرزمین و به سخن دیگر به «من» و «دیگری»

می رسیم که نه تنها در ایران، بلکه در جهان هم‌روزگار هدایت ممتاز است. شماری از بهترین داستان‌های معاصر از درون جامعه تفسیری تازه ای ک با بوف کور در ادبیات داستانی ایران پی ریزی می شود سربرکشیده اند. از درون همین جامعه تفسیری تازه است که دیوارهایی که آدم‌ها و دوره‌ها را از هم جدا می کند فرو می ریزد، فراز و فرود دوره‌های تاریخی به هم پیوند می خورد، تکلیف نویسندگان ایرانی با ناسیونالیسم حاکم بر روزگار و زمانه روشن می شود، بازنگری تاریخ باستانی در داستان فارسی رنگ تازه ای می گیرد، و مفهوم تازه ای از تاریخ در داستان‌های فارسی شکل می گیرد و گسترش پیدا می کند. از درون همین جامعه تفسیری تازه است که نقد خود در ادبیات داستانی راهی به نقد رویدادهای سیاسی و اجتماعی می گشاید.

بوف کور اگرچه به معنای اخص کلمه “رمان تاریخی” نیست اما به معنای دقیق کلمه داستان تاریخ دراز و پرافت و خیز ایران است. از سفر هدایت به گذشته‌های دور تاریخ ایران چیزی جز بوفی کور و پیرمردی خنزرپنزی، که نماد انسان روزگار هدایت است، به جا نمی ماند، اما نگاه انتقادی به تاریخ و رویدادهای تاریخی معاصر و کاویدن خود برای شناختن ریشه‌های نابسامانی‌های اجتماعی و سیاسی در ادبیات داستانی ایران، اگرچه با فراز و فرود بسیار، دنبال می شود.

داستان فارسی در این عمر بیش از صدسال راه درازی آمده، و دستاوردهای بزرگ داشته است. نمونه‌ها فراوانند و داستان‌های خوب فراوان‌تر. پیگیری ادبیات داستانی ایران در دهه‌های اخیر این تحول و دگرگونی را به صورت‌های گوناگون نشان می دهد. در بسیاری از داستان‌های امروز موقعیت‌های عام و یکسان‌کننده ای مثل مرگ، ترس، جنگ، آوارگی، سرگذشت آدم‌ها را، فارغ از مشخصات فیزیکی و جسمانی و موقعیت اجتماعی آن‌ها به هم نزدیک می کند. فضای داستان فارسی امروز با آزادی و برابری آدم‌ها بسیار آشنا تر است و همان‌طور که جمالزاده در مقدمه‌ی یکی بود، یکی نبود آرزو کرده پای دموکراسی همیشه غائب از اجتماع ایران را به فضای داستان باز کرده است؛ دستاورد عظیمی که چشم‌انداز جهانی استوار بر سنجش و چون و چرا در برابر چشمان خواننده می گستراند.